

نگاهی به:  
(مصاحبه رفیق اشرف دهقانی)

عبدالرحیم صبوری

مرداد ۱۳۵۸

انتشارات چریک های فدایی خلق ایران

---

## جای آنست که خون موج زند در دل لعل زین تقابن که خزف می شکند بازارش

"حافظ"

مصاحبه رفیق اشرف دهقانی که اساساً پیرامون مسائل حاد جنبش ما دور می زد، موجب یک سلسله بحث ها در درون جنبش شده است. این مصاحبه از جانب بسیاری از عناصر جستجوگر و صادق مورد استقبال قرار گرفت و روزنه های جدیدی برای رهگشائی در امر پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک به منظور راهیابی های عملی باز نمود. دامنه ی مسائل طرح شده در این مصاحبه بسیار وسیع است و رفیق اشرف با ایجاز تمام، موضع و نظر خود را نسبت به آن مسائل به طرز روشن بیان داشت. همین ایجاز باعث شد که از یک سو برخی از اپورتونیست ها فرصت یابند و برای تاریک کردن مسائل اساسی بانگ بردارند که این جزوه "تحلیل" نمی کند. باشد، "تحلیل" نمی کند. ولی لااقل رفیق اشرف این "جرات" را داشته است تا آشکارا و "واضح و علنی" مواضع خود را اعلام کند. اما این جواب آن اعتراض نیست، بلکه می خواهیم به یاد آقایان بیاید که تا چه حد خود به گفته های خود مؤمن اند. اما جواب، اساساً هدف این مصاحبه این نبود و نمی توانست باشد. تحلیل جامع هر یک از مسائل طرح شده در مصاحبه، آنچنان که بتواند جزئیات نظر را تشریح نماید، به فرم های خاص خود نیازمند است و از عهده شکلی چون مصاحبه بر نمی آید. از آن ها که بگذریم، همین ایجاز موجب آن شد تا برخی از نقطه نظرات رفیق برای عناصر جستجوگر و رفقای صدیق به صورت مبهم باقی بماند. مقاله ای که فراروی شماست، کوشش دارد تا برخی از عمده ترین مسائل طرح شده در مصاحبه را بررسی کند و بی پایه گی این ادعای اپورتونیست ها را که این گفته ها پشتوانه ی مارکسیستی- لنینیستی ندارند، ذهنی اند و از این قبیل ترهات، نشان دهد.

اپورتونیست ها برای اثبات این ادعای خود هرگز دست به نقدی جدی نمی زنند. آنها حکم صادر میکنند، اما دلیل نمی آورند. این دیگر به خودشان مربوط است. ولی

نشان دادن این که چرا اپورتونیست های ما چنین اتهامی را وارد می کنند، به ما نیز مربوط می شود.

اپورتونیست ها به علت رابطه شان با مارکسیسم-لنینیسم این طور وانمود می کنند که مارکسیست-لنینیست صدیق کسی است که پشت بند هر حرف اش دهها نقل قول از مارکس و انگلس و لنین باشد. کائوتسکی نیز برای اثبات تزه های انحرافی خود به همین شیوه توسل می جست و به بهترین وجهی از متون مکتوب مارکس و انگلس استفاده می کرد. لنین در وصف او می گوید: "نباید فراموش کرد که کائوتسکی آثار مارکس را تقریباً از بر می داند و به طوری که از مجموع نوشته های کائوتسکی برمی آید، در میز تحریر او یا در مغز او کثوهای چندی وجود دارد که در آن ها تمام نوشته های مارکس به مرتب ترین و راحت ترین طرز برای نقل قول کردن تقسیم بندی شده است". اما با این همه کائوتسکی خائن به انقلاب پرولتری بود.

مارکسیست-لنینیست های اصیل می دانند که بین حفظ کردن متون مارکسیسم-لنینیسم تا درک خلاق از جوهر انقلابی آن، تفاوت از زمین تا آسمان است.

اپورتونیست ها مارکسیسم-لنینیسم را برای نقاب زدن می خواهند، برای تحمیق دیگران، برای فریب تازه به میدان آمدگان و حال آن که برای مارکسیست-لنینیست ها، مکتب مارکسیسم-لنینیسم رهنمای شیوه ی تفکر و عمل انقلابی پرولتری است. این مقاله می خواهد با اشاره نشان دهد که علیرغم فقدان نقل قول در مصاحبه ی رفیق اشرف، در پس ایده های آن، آتش سرخ روح مارکسیسم-لنینیسم زبانه می کشد.

در تشریح و توضیح مسائل جنبش ما، لنین بزرگ پناهگاه اپورتونیست های حقیر ما شده است. آنها به هر دستاویزی برای نشان دادن "اصالت" حرفهایشان از آثار لنین قطعاتی طویل بیرون می کشند. اما باید قبول کرد که اپورتونیست های ما طوطیان شکرشکن شیرین گفتارند. آنها لنین را "می خوانند" از او نقل و قول می آورند، ولی در نزد آنان آتش و عصیانی که در پس کلمات رهبر کبیر پرولتاریای جهان شعله می کشد، به کلمات سرد و بیجانی تبدیل می شود که جز برای طوطیان تکرارگو برای هیچکس دیگر به کار نمی آید. آنها کلمات را می گیرند، اما معنی آن را فدا می کنند. فدای دید محدودشان. آنها از لنین "نقل و قول" می کنند، ولی با همان منطقی آنها را تفسیر می نمایند که لنین عمری را در مبارزه با آن صرف کرد. یعنی منطق اکونومیستی. متأسفانه در اینجا نمی توانیم به تمام موارد شایع در جنبش کمونیستی ایران بپردازیم. اما قول می دهیم این ادعا را که دید غالب در جنبش ما دیدگاهی اکونومیستی است، در مقاله ای دیگر به تفصیل روشن کنیم. در این مقاله تا آنجایی با این دیدگاه مصاف خواهیم کرد که در نشان دادن مفهوم کار سیاسی-

تشکیلاتی از نظر *لنین* و از نظر آقایان لازم است. چرا فقط در رابطه با مفهوم کار سیاسی- تشکیلاتی و نه فراتر از آن؟ زیرا این مقاله در تأیید ایده های سرخ مطرح شده در جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" نوشته می شود و مجبور است خود را در دایره تنگ به اصطلاح "انتقادات"<sup>۱</sup> وارد محدود کند، تا باعث آشوب فکری خواننده نگردد.

*لنین* درباره کار سیاسی- تشکیلاتی چه می گوید؟ *لنین* در کتاب خود، چه باید کرد؟ ایده های اساسی خود را درباره وظیفه ی پیشاهنگ پرولتاریا و مضمون کلی آن بیان کرد. *لنین* گفت "تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می تواند آگاهی تریدیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، با کارفرمایان مبارزه کند، و دولت را مجبور به صدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره. *لنین* در همانجا بارهای بارمتذکر شده است که آگاهی سوسیالیستی، تنها و تنها از طریق پیشاهنگ طبقه کارگر می تواند به میان آنها برده شود. تمامی جنگ *لنین* با اکونومیستها بر سر همین مسئله به ظاهر کوچک دورمیزد. *لنین* اعتقاد داشت که پیشاهنگ باید بکوشد تا سطح مبارزه توده ها را ارتقاء دهد، مضمون آن را غنی ترسازد و میدان عمل را هر چه بیشتر وسیعتر کند و این را با پیگیری تا جائی تعقیب نماید که منجر به کسب قدرت حاکمه گردد. از این نظر برای *لنین* همواره بین آنچه توده ها می خواهند و آنچه پیشاهنگ می خواهد، آنچه که توده ها می بینند و آنچه که پیشاهنگ می بیند، آنچه که "بیشتر مورد استفاده" است و آنچه که "بیشتر قابل استفاده" است، شکافی وجود دارد که تنها با کار پیگیر و سخت پیشاهنگ می تواند پر شود.

همواره توده ها ابتدا به دنبال نتایج محسوس می روند. پیشاهنگ باید با تربیت سیاسی توده ها، آنها را به انرژی انقلابی خودشان آگاه سازد و آن را در جهت تخریب نظام فعلی، نظامی که بر علیه آنها عمل می کند، بکارگیرد. *لنین* یکی از مهمترین وسائل برای تربیت سیاسی توده ها را افشاگریهای همه جانبه سیاسی می دانست. باید دید منظور *لنین* از افشاگریهای همه جانبه سیاسی چیست؟ این را از زبان خود او بشنویم و برای این منظور از کتاب چه باید کرد؟ *لنین* کمک می گیریم:

... "هرگاه کارگران در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنها حتماً روزمره (یعنی دارای جنبه فعلی) یاد نگیرند هریک از طبقات دیگر جامعه را در تمام مظاهر حیات فکری، اخلاقی و سیاسی شان مورد مشاهده قرار دهند؛ هر گاه آنها یاد نگیرند تجزیه و تحلیل ماتریالیستی و ارزیابی ماتریالیستی را عملاً در تمام جوانب فعالیت و

۱- این به اصطلاح انتقادات تاکنون به صورت مستندی بیرون نیامده است و عمدتاً در بحث ها و جدل های موجود خودنمایی می کنند.

حیات تمام طبقات و قشرها و دستجات اهالی بکاربرند، در این صورت معرفت توده های کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد. کسی که توجه و حس مشاهده و ذهن طبقه کارگر را فقط و فقط و حتی در اکثر موارد به خود وی معطوف می دارد، سوسیال دموکرات نیست. زیرا طبقه کارگر برای اینکه خود را بشناسد باید بر مناسبات متقابل کلیه طبقات جامعه معاصر وقوف کامل و از آن تصور روشنی داشته باشد. وقوف و تصویری که تنها دارای جنبه ی تئوریک نباشد. یا به عبارت صحیح تر: بنای آن بیشتر بر تجربیات حیات سیاسی باشد تا بر تئوری. و به همین جهت موعظه سرائی اکونومیست های ما حاکی از این که مبارزه اقتصادی وسیله ایست که از همه وسیعتر برای جلب توده ها به نهضت سیاسی قابل استفاده است از لحاظ اهمیت عملی خود بی نهایت زیانبخش و منتها درجه ارتجاعی است. برای این که کارگر بتواند سوسیال دموکرات بشود باید طبیعت اقتصادی و سیمای اجتماعی و سیاسی مالک و کشیش، اعیان و دهقان، دانشجو و ولگرد را روشن در نظر خود مجسم کند، جنبه های ضعف و قوت آن را بشناسد. بتواند به گونه آن جملات رایج و سفسطه های رنگارنگی، که هر طبقه و هر قشر با آنها نیات خودپرستانه و "باطن" حقیقی خویش را می پوشاند، پی ببرد. بتواند تمیز دهد که کدامیک از مؤسسات و قوانین، فلان یا بهمان منافع را منعکس می سازند و همانا چگونه منعکس می سازند. ولی این "تصور روشن" را از هیچ کتابی نمی شود به دست آورد: این را فقط مناظر زنده و افشای بدون فوت وقت آن چیزهائی می تواند به دست دهد که در لحظه کنونی در پیرامون ما روی میدهد و درباره آن همه و هرکس بنا به سلیقه خود صحبت یا این که اقلأ نجوا می کند و در فلان و فلان واقعه، فلان و فلان پیکره و فلان و فلان حُکم دادگاه و غیره و غیره متظاهر گشته است. این افشاگریهای همه جانبه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده ها می باشد."

اجازه دهید ایده های *لنین* را تشریح کنیم. در اینجا وظایف پیشاهنگ در زمینه ی مزبور صریحاً ابراز شده و *لنین* به طور روشنی درک خود را از کار سیاسی نیز بیان کرده است. در یک کلام کار سیاسی به مفهوم تربیت سیاسی توده ها و پرورش روح فعالیت انقلابی آنها می باشد.

در پاراگرافی که از *لنین* نقل شد می بینم که باید مناسبات طبقاتی و نقش هر یک از طبقات در مبارزه طبقاتی و همانندی ها و ناهمانندی های آنان و بالاخره روشن کردن مرز طبقات با یکدیگر تشریح شود. ولی تشریح آنچه که گفته شد چیزی نیست جز همان تحلیل طبقاتی جامعه. و تحلیل طبقاتی جامعه به طور درست مستلزم شناختی علمی از روند حرکت جامعه به طور کلی و تحلیل علمی مشخص از جامعه مفروض است. اما این شناخت علمی و این تحلیل علمی از عهده چه بخشی از طبقه برمی آید، تنها از عهده روشنفکران انقلابی آن. بنابراین روشنفکران انقلابی طبقه، پیشاهنگان

او وظیفه دارند تحلیلی طبقاتی از جامعه ارائه دهند. اما وظیفه پیشاهنگ در همین جا ختم نمی شود، زیرا طبقه قادر نیست این تحلیل را به همان صورت که هست جذب کند و از همین لحاظ نه فقط شناخت جامعه و تحلیل طبقاتی آن بر عهده پیشاهنگ است، بلکه وظیفه ای مهمتر از آن نیز بر دوشش قرار می گیرد و آن "توده ای کردن این شناخت است". پیشاهنگ برای انجام این امر نمی تواند برای توده ها همان پروسه ای را تکرار کند که خود از آن طریق به نتایج مطلوب رسید. او نمی تواند به تکرار کلیات اکتفاء کند. کلیاتی که اگر چه درستند، ولی درک درستی آنها تنها از عهده یک ذهن نسبتاً پیچیده بر می آید.

پس چگونه می توان این وظیفه را انجام داد؟ "در وقایع و حوادث مشخص سیاسی و آنهم حتماً روزمره". با اتکای به تجربه و حوادث اجتماعی که در زیر چشم ما می گذرد. حقیقت آن است که طبقه یکشنبه مارکسیست - لنینیست نمی شود، این امر مستلزم گذشت یک پروسه طولانی است. بلکه مهم این است که طبقه ارزیابی ماتریالیستی را "عملاً" در زندگی خود بکار بندد. اما برای اینکه بتواند عملاً ارزیابی ماتریالیستی را بکار گیرد، باید یک نظر ماتریالیستی داشته باشد. این نظر ماتریالیستی را پیشاهنگ برای او تهیه می بیند، یعنی باید تهیه ببیند. در این صورت پیشاهنگ مجبور است هر حادثه اجتماعی را برای توده ها تفسیر کند و ماهیت طبقاتی آن را نشان دهد و بگوید که طبقه نسبت به آن چه موضعی باید اتخاذ کند.

مثلاً نمونه رفراندوم را در نظر بیاورید، یا مجلس مؤسسان را یا قانون اساسی را یا موضع گیری "کمیته مرکزی" حزب توده را در قبال شرایط موجود یا "مجلس خبرگان" را، پیشاهنگ می بایست بدون "فوت وقت" در یک پروسه همه ی اینها را برای توده ها تشریح کند، ماهیت طبقاتی آن را بشکافد و نشان دهد و به توده ها بفهماند که هر یک از این وقایع در جهت منافع چه کسانی، چه طبقاتی و بر علیه چه طبقاتی است. و یا اگر شاه مردم را به زیر رگبار می گیرد، پیشاهنگ برای توده ها تشریح می کند که این عمل از چه موضع طبقاتی است و چرا؟ اگر تحصن کارگران را به خون می کشند، اگر خلق کُرد را قتل عام می کنند، اگر به سرمایه داران کله گنده میلیاردها تومان وام می دهند و در مقابل به کارگران می گویند "اندرون از طعام خالی دار تا در آن نور معرفت بینی"، پیشاهنگ برای آنها تشریح می کند که این همه از کجا ناشی می شود و در این پروسه ارزیابی ماتریالیستی، تحلیل مارکسیستی-لنینیستی خود را وارد طبقه ی کارگر می کند، به نحوی که طبقه عملاً آن را بکار می گیرد. پیشاهنگ وظیفه دارد در وجوه دیگر نیز این کار را انجام دهد. او باید مثلاً برای کارگران تشریح کند که منافع خلق کُرد، چه رابطه ای با منافع او دارد و طبقه کارگر چه موضعی باید نسبت به این وقایع و حوادث داشته باشد.

وقتی مارکسیسم - لنینیسم صحبت از همگامی با توده ها می کند، معنایش همین است. یعنی از زندگی و موقعیت اجتماعی توده ها، راجع به مسائلی که "همه و هر کس بنا به سلیقه خود صحبت یا نجوا می کنند" تحلیلی مارکسیستی- لنینیستی، تحلیلی از موضع پرولتری ارائه دادن و آن را میان توده بردن است. اپورتونیست های ما چه می کنند؟ به هنگام رفراندم آنقدر صبر می کنند تا ده روز مانده به رفراندم، آنوقت یک اعلامیه می دهند که ما به این دلایل شرکت نمی کنیم و در همین جا وظیفه ی خود را تمام شده می دانند و با آنکه ادعا می کنند کتاب چه باید کرد؟ *لنین* را هزار بار خوانده اند، از احکام بالا تفسیری اکونومیستی ارائه می دهند و آن را اینطور می فهمند "همان کاری را کنیم که توده ها می خواهند" و آنوقت این را به حساب "پیوند با توده ها"، "عشق به توده ها" جا می زنند و برای آن الم شنگه به راه می اندازند.

*لنین* در آخر همان پاراگراف ذکر شده، هدف افشاگریهای همه جانبه ی سیاسی را متذکر می شود. هدف افشاگریهای همه جانبه ی سیاسی پرورش روح فعالیت انقلابی توده ها می باشد. افشاگریهای سیاسی می خواهد با ایجاد تحول در نظرات توده ها و با مادی کردن ایده های انقلابی در آنها، توده های کارگران را به عرصه فعال مبارزه انقلابی بکشاند، یعنی به عرصه تغییر. تمام فعالیت انقلابی اینجا خود را نشان می دهد و خود را به محک می سپارد. و هم در اینجا است که یکی دیگر از مهمترین وظایف پیشاهنگ نمودار می شود. وظیفه ای که مرکز ثقل تمام وظایف دیگر است و بدون انجام آن در حقیقت پیشاهنگ مفهوم واقعی اش را باز نمی یابد. یعنی تعیین شیوه های مبارزه و از آن میان شکل اصلی مبارزه که قادر است آن ایده ها را تحقیق بخشد. باید این انرژی انقلابی آزاد شده را در کانالی هدایت کرد که بتواند به نتایج مطلوب برسد و این نتیجه مطلوب اگر بخواهیم به طور کلی از آن صحبت کنیم هر چه وسیعتر کردن دامنه ی مبارزات و تحکیم موقعیت پرولتاریاست و همه اینها به سوی یک هدف که همانا کسب قدرت سیاسی از جانب پرولتاریاست، هدایت می شود. باید اهداف مبارزه را برای توده ها تشریح کرد، سپس شیوه مبارزه را، راه دستیابی به آن اهداف را نشان داد. باید اشکال سازمانی این مبارزه را تعیین نمود و این همه را به توده ها قبولاند و روحیه تشکیلاتی و نظم پذیری را در آنها به وجود آورد.

رفیق/شرف همه اینها را در دو جا به طور کلی بازگو کرده است، یکی در مقابل این سؤال که:

س- در این مورد به نظر شما چه باید کرد؟

ج - همانطور که گفتم باید اوضاع را برای مردم تحلیل کنند و نشان دهند چه طبقه یا طبقاتی حکومت را در دست دارند و چه نیروهائی در میدان مبارزه هستند و چه نیروهائی را می توان به میدان کشید و به چه شیوه باید مبارزه کرد" ص ۲۳.

و یا در جای دیگر... "یعنی فکر می کنید که همینقدر که گفتند فلان موضوع فلان حالت را دارد و وضع را روشن کردند، وظیفه آنها تمام است. ولی لااقل برای مارکسیست ها این تازه طرح وظیفه است و تبلیغ مارکسیستی علاوه بر افشاگری باید راه حل موضوع طرح شده را نیز ارائه کند. مارکس می گفت بحث اصلی بر سر تغییر جهان است. اگر یک سازمانی که مدعی مارکسیسم است فقط به تشریح چگونگی بازگشت اختناق بپردازد، هنوز کاری نکرده است. حتی اگر علل به وجود آمدن این وضع را توضیح دهد، هنوز هم وظیفه خود را صورت نداده است. بلکه علاوه بر اینها مثلاً در مورد راه حل جلوگیری از اختناق را با توجه به واقعیات و امکانات باید ارائه کند و نیروهای انجام دهنده این وظایف را مشخص نماید و به شکل آن نیروها بپردازد".

در این جملات روح ایده های لنین نهفته است. لنین می گفت همواره باید وضعیت موجود را تغییر داد. از هر موقعیت به عنوان زمینه ای برای بسط و گسترش انقلاب سود جست و تمام محک درستی و نادرستی عمل را در این رابطه ارزیابی می کرد. مسئله بسیج توده ها برای پیشبرد انقلاب است و حال آنکه سازمانهای ما از این مهم غافلند، چون اپورتونیسیم آنها اجازه نمی دهد تا این مسئله حاد و اساسی را درک کنند. ادراک لنین را از کار سیاسی دیدیم، باید توده ها را تربیت سیاسی کرد، یعنی آنها را بیدار و آگاه کرد، به منافع واقعی شان آشنا کرد. نتیجه تربیت سیاسی باید پرورش روح فعالیت انقلابی باشد، پس توده های به میدان آمده را باید سازمان داد تا جنبش بتواند به اهداف خود نائل آید.

وقتی اپورتونیسیت ها این سطور را می خوانند، احتمالاً خنده استهزا آمیزی بر لبانشان نقش می بندد و یا در نزد هواداران بی تجربه خود بادی به غب غب انداخته می گویند، همه اینها درست! اما یک چیز هست و آن این که تمام این وظایف تنها از عهده "حزب طراز نوین" طبقه کارگر، "ستاد رزمنده پرولتاریا" برمی آید. بگذارید برای اینکه اپورتونیسیت ها لحظه ای برای این کشف بزرگ دلخوش باشند، حرف آنها را قبول کنیم. اما با این شرط که ببینیم با قبول این حکم به چه نتایجی می رسیم. نظر شایع هواداران "اصل لنینی" حزب بر این اساس قرار دارد که بدون حزب نمی توان استراتژی و تاکتیک انقلاب را تعیین کرد. طبق این نظر از آنجا که در شرایط فعلی حزب وجود ندارد، بنابراین جنبش نمی تواند استراتژی و تاکتیک داشته باشد. معنی این گفته ها چیست؟ پیشاهنگ قادر نیست (اصلاً پیشاهنگ وجود ندارد) به توده ها بگوید که چه باید بکنند. در نتیجه، خود به خود پیشاهنگ در مقابل سؤال توده ها که چه باید کرد؟ می گوید صبر کنید تا حزب تشکیل دهیم. عجالتاً سرتان به کار خودتان گرم باشد و اگر در این زمینه کمکی از دست ما ساخته است،



مضایقه نمی کنیم. وقتی استراتژی روشن نباشد، وقتی تاکتیک معلوم نباشد، هیچ چیز باقی نمی ماند، جز دنباله رو توده ها بودن و لنگ لنگان از پس آن قدم برداشتن. تمام سازمانهای ما از خُرد و کلان چنین می کنند. انرژی مصرف می کنند، زحمت می کشند، اما در خدمت چه؟ در خدمت تقویت ایدئولوژی رفرمیستی، بورژوائی، به دنبال کارگران می روند. آنها تحسن می کنند، اینها زود با هم رقابت می کنند تا "رهبری" آن را به دست گیرند. آنها اعتصاب می کنند، اینها زود کوشش می کنند تا آن را "سازماندهی" کنند. دم خروس از لای قبایشان بیرون آمده است. آنها پشت اصل لنینی حزب خود را مخفی کردند تا بتوانند مروج یک ایده ضدلنینی، مروج یک دید اکونومیستی باشند.

وقتی به اینها اعتراض می شود، قیافه حق بجانبی به خود می گیرند و می گویند شما ذهنی فکر می کنید، باید "واقعیات ملموس" "واقعیات مشخص" را دید آقا "شرایط مساعد" نیست، "توده ها آمادگی" ندارند. در این مورد خواننده می تواند به کتابی رجوع کند که اپورتونیست ها به ظاهر به آن عشق می ورزند، به کتاب چه باید کرد؟ *لنین*. ببینید چقدر واژه هائی که اینان در زندگی روزمره سیاسی خود بکار می برند، با آن واژه های اکونومیستی و با همان محتوا مطابقت دارد و شبیه است. و ببینید چقدر اعتراضات و اتهامات اینان به اتهاماتی که اکونومیست ها بر *لنین* وارد می کردند، شبیه است. اکونومیست ها نیز *لنین* را به خاطر آنکه می گفت باید از آنچه هست فراتر رفت، متهم به ذهنیگری و کم بهادادن به "عنصر ابژکتیف" می نمودند. اکنون اپورتونیست های ما نیز با همان دیدگاه مسائل را به نقد می کشند.

اپورتونیست های ما که واقعاً کار می کنند و این کار را به رُخ دیگران هم می کشند، قیافه حق بجانبی به خود می گیرند و می پرسند "به نظر شما اینها هیچ فایده ای ندارد" دیدید که "مطلق گرا" هستید و "یک شکل از مبارزه را مطلق می کنید". بگذا رید جواب اینان را هم از زبان *لنین* آموزگار بزرگ و هم از زبان *اشرف شاگرد* او پاسخ بگوئیم. *لنین* قاطعانه در مقابل اینان می گفت: "این که شما هر چه برایتان میسر بود کرده اید، من هرگز در فکر انکارش نبودم. ولی من مدعی بوده و هستم که فهم کوتاه بین شما، دایره "مسیر" را محدود می کند". *لنین* به دنبال همین می افزایش: "این خنده آور است که انسان درباره "سازمان پیکارجویی" صحبت کند که کارش مبارزه در راه "نزدیکترین درخواست های سیاسی" و یا "مبارزه اقتصادی با کارفرمایان و حکومت باشد". (صفحه ۱۴۱ چه باید کرد؟). و رفیق *اشرف* در جواب این سؤال که: "منظورتان این است که سازمان در حال حاضر هیچ کاری انجام نمی دهد؟" پاسخ می دهد: "به هیچ وجه چنین نیست. من آنچه را که سازمان انجام می دهد، نفی نمی کنم. ولی به دنبال جریان شنا کردن چیز نیست و پیشاپیش آن حرکت کردن چیز دیگر".

خواننده می بیند که حتی کلمات تا چه اندازه به یکدیگر شبیه اند و حتماً متوجه این موضوع می شود که جنگ، همان جنگ دو دیدگاه در جنبش کمونیستی است، که جنگ بین دیده گاه انقلابی لنینیستی با دیده گاه اکونومیستی است. با این فرق که در آن زمان اکونومیست ها صاف و پوست کنده در "مقابل" لنین قد علم می کردند و در اینجا اپورتونیست های ما خود را در پشت نام لنین مخفی می کنند و با فریادهای "اصولی" کوشش می کنند همچنان خر مُراد را پیش برند.

اما آیا واقعاً مارکسیسم- لنینیسم بر آن است که تنها یک حزب انقلابی می تواند استراتژی و تاکتیک را ارائه دهد؟

این با تمام قوانین شناخت و با تمام تجربه های واقعی در تخالف است. ارائه برنامه انقلابی ربطی به وجود یا نبود حزب ندارد. مگر خود این آقایان پشت سرهم برای دولت موقت برنامه صادر نکردند!!! گویا آقایان فراموش کردند که ما حزب نداریم و آنها حق چنین کاری را ندارند. از اینها بگذریم، شاید کار بیجائی بود. اما خود این کتاب چه باید کرد؟ که اپورتونیست ها دل و روده آن را بیرون کشیده اند و آن را به مُرداری تبدیل کردند، این را چگونه توجیه می کنند. آیا لنین این اثر را به خاطر آنکه حزب داشت، توانست بنویسد. مگر مارکس کتاب کاپیتال را که تحلیل یک فرماسیون است و بر اساس آن استراتژی و تاکتیک کلی پرولتاریای جهان تعیین می شود، به کمک حزب نگاشت. احتمالاً این آقایان شرایط ارائه برنامه ی انقلابی را با شرایط تحقق کامل آن اشتباه می گیرند و به همین جهت خود را محکوم می سازند تا دنباله رو توده ها باشند و به خود این فرصت را می بخشند تا به سخنان آنهايي که حرف از "چیزهای ملموس" می زنند، برچسب ذهنیگری و امثالهم را بزنند. آنها برای توجیه ناتوانی و محدودیتهای بینشی خود در مبارزه، در پشت لنین مخفی می شوند. این را باید فهمید و با آن مبارزه کرد.

اما آن کشف اپورتونیست ها، مبنی بر این که افشاگریهای همه جانبه ی سیاسی وظیفه ی یک حزب است، آنها درست نیست. در این زمینه خواننده می تواند به منبع اصلی که همانا کتاب مذکور لنین است مراجعه نماید و ببیند لنین چگونه گروهها و محافل را به خاطر کم کاری و محدود کردن شعاع افشاگری به باد انتقاد می گیرد. اما لنین اعتقاد داشت که گروهها و محافل روسیه به شرط تشکل، این کار را می توانند در سطحی بهتر و با ذخیره انرژی بیشتری انجام دهند. نه آنکه انجام خود کار را تا تشکیل چنین حزبی به تعویق بیاندازد. بگذارید نتیجه گیری کنیم.

اگر نگاهی به سازمانها و گروههای موجود در ایران بیاندازیم، اگر به عمل آنها نگاه کنیم، هیچ چیز جز اکونومیست خالص نمی یابیم. آنها درک درستی از احکام

لنینی ندارند. مثلاً درک آنها از افشاگری به چاپ این یا آن سند، به گزارشی کوتاه از این یا آن واقعه محدود می شود. و حال آنکه دیدیم لنین دامنه افشاگریهای سیاسی را تا کجا می کشاند و انجام آن به چه پیگیری پایان ناپذیری نیازمند است. ما دیدیم که لنین افشاگریهای سیاسی را برای تربیت سیاسی توده ها و پرورش روحیه انقلابی توده ها، و تشویق هر چه بیشتر آنها به پراتیک انقلابی می خواهد. عصاره اندیشه لنین این است، کوشش در ارتقاء هرچه بیشتر پراتیک انقلابی توده ها و بالا بردن اشکال مبارزاتی آنها.

اپورتونیست ها که خود را این همه هوادار کار "سیاسی- تشکیلاتی" می دانند، آیا همین ادراک را دارند. به هیچ وجه. آنها واژه را می گیرند و محتوای آن را خود تعیین می کنند، نه آنکه لنین. وقتی اپورتونیست های ما از کار سیاسی- تشکیلاتی صحبت می کنند، یعنی با چند کارگر ارتباط برقرار کردن، تشکیل سندیکا دادن، آنهم بدون آنکه برای توده ها روشن کنند این وسیله در چه محدوده هائی می تواند کارائی داشته باشد. این است درک آقایان از کار سیاسی- تشکیلاتی. آنها هرگز به طور وسیع، حتی در حد خودشان برای تربیت سیاسی توده ها کار فعال انجام نمی دهند. آنها هیچگاه به توده ها نمی گویند به چه شیوه ای باید مبارزه کنند، تا از آن طریق به سر منزل مقصود برسند. اشکال مبارزاتی برای آنها همان اشکالی است که توده ها خود انتخاب کرده اند. به شعارهای سازمانها و گروههای موجود نگاه کنید، همگی تثبیت موقعیت موجود را می خواهند. به شعارها نگاه کنید، همه ی آنها شعارهای سازمانی است. آنهم عمدتاً "سازمانهای صنفی" پیش به سوی سندیکا، پیش به سوی تشکیل شورا (اپورتونیست ها می گویند والله این شعار سیاسی است) و از این قبیل. اپورتونیست ها توجه ندارند (نمی توانند داشته باشند) که اگر لنین شعار همه قدرت به دست شوراها را داد، در آنجا شوراها عملاً قدرتی مادی بودند. حتی لنین این شعار را وقتی منشویکها قدرت شوراها را به دست داشتند، عنوان نکرد. بلکه زمانی عنوان کرد که شوراها می توانستند عملاً در خدمت پیشبرد اهداف بلشویکی باشند. عمل لنین درحقیقت بیانگر این است که او همواره در ارائه شعارها به نتایج عملی حاصله نگاه می کرد و می دید که آن شعار چه تأثیری در تغییر موازنه نیروهای طبقاتی دارد و این تغییر در جهت منافع پرولتاریاست یا نه. در همین جا یادآوری کنیم که ما مخالف شعار تشکیل شوراها نیستیم، بلکه آنچه بدان معترضیم یکسان گرفتن این شوراها با شوراهائی است که در روسیه به وجود آمده بود. این نیز حُسن دیگری از الگوسازی اپورتونیست های ماست. شکل را گرفته اند و محتوای آن را رها کرده اند.

اینجا قدرت واقعی و عملی در دست دیگران است، آنوقت آقایان شعارتشکیل شوراها را می دهند. این سودای خامی است، اگر فکر کنیم بعد از این می توان

شعار "همه قدرت به دست شوراها" را مطرح نمود. چرا این کار را می کنند. شاید به علت "وفاداری" به لنین و احترام به انقلاب کبیر اکتبر، الگوی آنجا را می خواهند پیاده کنند!!! شوراها در روسیه محصول مبارزه توده ها بود، توده های مسلح آن را به وجود آوردند و از آن حفاظت می کردند. نه اینکه چند نفر بنشینند، اساسنامه ای بنویسند و بعد دلشان خوش باشد که شورا دارند. در این جا اپورتونیست های ما می خواهند حتماً و اول شوراها را ایجاد کنند و بعد درباره مبارزه ای که این شوراها باید انجام دهند، صحبت کنند... در این خط فکری همواره "شکل" بر "محتوا" مقدم است. همیشه محتوا باید حبس شکل باشد. درک فرمالیستی آنها از لنین بازتاب عملی خود را در تمام شئون نشان می دهد و آنها را تا سطح یک اکونومیست پائین می آورد. آنها کلمات لنین را اخذ می کنند و آن را از روابط عینی جدا می سازند و الگوی خود را به جای واقعیت می نشانند و سپس تصمیم به پیاده کردن آن در واقعیت می گیرند و آنوقت اسم این را می گذارند "مشی توده ای انقلابی". "واقعاً" خنده دار است، گرنش در برابر جنبش خود به خودی، محدود بودن در آن و شوق برنیامدن از میان آن را "مشی توده ای" بنامیم<sup>(۲)</sup>.

و چگونه میتوان دنباله روی از جنبش خود به خودی را، با تقدیس وضع موجود، و دو دستی به آن چسپیدن را "انقلابی" نامید. به قول رفیق اشرف "باور کنید آنها دروغ می گویند". می بینید که چگونه می خواهند با لفاظی، با کلمات دهان پُرکن عناصر صادق ولی بی تجربه را فریب دهند. می بینید که چگونه آنها نقاب مارکسیسم بر چهره می زنند تا ایده های ضد مارکسیستی-لنینیستی خود را پیش برند. آنها واژه کار سیاسی-تشکیلاتی را گرفتند، بعد با دادن محتوای اکونومیستی به آن، آن را تحت عنوان "مشی توده ای-انقلابی" ترویج می کنند. آنوقت اگر کسی یا کسانی پیدا شوند و اعتراض کنند و یا مشتشان را وا کنند، فریاد می کشند شما "مطلق گرا" هستید، شما یک شکل از مبارزه را مطلق می کنید، شما ذهنی هستید به "واقعیات مشخص" توجه ندارید، می خواهید "جدا از توده" حرکت کنید... و بدین ترتیب قصد دارند در هیاهویی بس بزرگ، حرف معترضین و افشاگران به گوش دیگران نرسد.

نه آقایان، کمی آرام بگیرید. وقتی لنین از کار سیاسی-تشکیلاتی صحبت می کرد این چیزها را در نظر داشت: توده ها را تربیت سیاسی کردن، مناسبات طبقه کارگر را با تمام طبقات دیگر نشان دادن، وحدت و تضاد او را در زندگی روزمره با تمام طبقات دیگر نمایاندن، اهداف مبارزه را تعیین کردن، آنها را برای توده ها تشریح

۲- به یک معنا نام "مشی توده ای" می تواند درست باشد و آن در صورتی است که اینان یکی از اصلی ترین جنبه های "مشی" کمیته مرکزی حزب توده را که همانا دنباله روی از جنبش خود به خودی است به عنوان یک "اصل" قبول داشته باشند و به احترام آنها، نام مشی خود را "توده ای" گذاشته باشند. اما منظور اینان این نیست، بلکه "توده ای" در رابطه با خود توده ها مطرح می شود.

نمودن، شیوه مبارزه متناسب با آن اهداف را کشف کردن و آن را به توده ها قبولاندن و سازمان لازم برای عمل را به آنها بخشیدن. اما وقتی شما از کار سیاسی-تشکیلاتی صحبت می کنید، یعنی: با چند کارگر ارتباط گرفتن و با آنها "حوزه" داشتن و در تشکیل سندیکاهای صنفی کمک کردن و شرکت کردن. ما اعتقاد داریم برخلاف قیل و قال شما، این دو اساساً با هم متفاوت است. یکی دیدگاه لنینی است، یکی دیدگاه اکونومیستی. ما با این دومی مخالفیم. ما اعتقاد داریم شما خود را پشت نام لنین مخفی کرده اید و ما وظیفه ی خود می دانیم با این دیدگاه مبارزه کنیم و آن را افشاء کنیم.

☆☆☆☆☆☆☆☆

## درباره شعار تسلیح توده ها و امکان هجوم امپریالیست ها

کم نیستند آنهایی که می پرسند: اگر شما اعتقاد دارید دولت کنونی وابسته است، پس چرا احتمال هجوم امپریالیست ها را می دهید؟

همین پرسش را اپورتونیست ها نیز می کنند اما به صورتی دیگر. آنها قیافه ظفرمندی به خود می گیرند و با لحنی که از شادی و تمسخر لبریز است، می گویند "از یک طرف می گویند دولت وابسته است و از طرف دیگر می گویند امپریالیستها حمله خواهند کرد"، بله آقا تناقض دارد، تناقض.

آیا واقعاً تناقض دارد. این به عهده ی خود خواننده است تا در آخر بحث نتیجه گیری کند. عجالتاً باید خود مسئله را شکافت. در جنبش کمونیستی ایران در تحلیل نهائی دو دیدگاه راجع به تغییر و تحول جامعه وجود دارد. یکی دیدگاهی که هرگونه تغییر و تحول اجتماعی را در پرتو تضاد اصلی جامعه که خلق و امپریالیسم است، بررسی می کند و دیگری دیدگاهی که به نحوی از انحاء این تضاد را کم رنگ کرده (و یا حتی در مواقعی محو می کند) و در هر صورت تضاد دیگری مثلاً کار و سرمایه را بنیاد تحلیل خود قرار می دهد. هریک از این دو دیدگاه به نتایج خاص خود می رسند. ما از جمله جانبدار آن دیدگاه اولیم و به همین جهت اعتقاد داریم اگر تحولات اخیر کشور ما بدون آنکه در رابطه با این تضاد و براساس آن تحلیل شود، چیز پوچ و مهملی خواهد بود.

خواننده می پرسد درست، ولی این مسئله چه ربطی با مسئله مورد بررسی ما دارد؟ ربطش این است، اگر ما از این دیدگاه به مسئله نگاه کنیم آنوقت تغییر و تحول رابطه ی امپریالیسم با ماشین دولتی تابعی از تغییر و تحول رابطه ی امپریالیسم با خلق است.

از وقتی که جنبش مبارزاتی خلق ما اوج گرفت، تئوریسین های امپریالیست و مزدوران آنها تمام کوشش خود را بر این نهادند که "کنترل" آن را به دست آورند. مسئله اساسی، کنترل جنبش بود. آنها تمام تدابیر خود را بکار بستند و از روشهای سیاسی و دیپلماتیک گرفته تا سرکوب خشونت بار دولت نظامی، همه را آزمودند. و زمانی که دیدند دولت محمدرضاشاه در هیچ حالتی نمی تواند جنبش را تحت کنترل درآورد و گسترش بیشتر مبارزه یعنی وارد شدن به یک مرحله نوین مبارزه که در آن پیروزی بی شک از آن خلق به رهبری پرولتاریا و پیشاهنگان رزمنده واقعی اش هست. آنوقت تدبیری جدید اندیشیدند، خیلی آسان و راحت شاه را از ایران بیرون بردند و او را خلع کردند. شاه سگ زنجیری امپریالیست ها بود. اما وقتی دیگر وجود او برای پیشبرد منافع امپریالیستی کاربُردی نداشت، امپریالیست ها از او دست شستند و حتی به اعدام اعوان و انصارشان راضی شدند. چه کسانی می توانستند جایگزین آنها شوند. کسانی که می توانند از یک سو، جنبش را کنترل کنند و از شتاب تند آن بکاهند و از سوی دیگر، اساسی ترین منافع او را حفظ کنند. آیا خواننده به یاد می آورد چگونه بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن حکومت امروزی، پایان انقلاب اعلام شد. آیا به یاد دارد که هرگونه اعتصاب و اعتراض، نام خیانت به خود گرفت. می بایست "چرخ تولید" به گردش درآید. اما کدام تولید! همان تولیدی که یکسره در جهت منافع امپریالیست ها گردش دارد. آیا خواننده روز "پاکسازی" را به یاد دارد و آیا نسبت به این مسئله اندیشیده است که پاک کردن شعارهای انقلابی از روی دیوارها، آن هم عمدتاً در شلوغترین نقاط شهر چه معنی ای دارد. این شعارها بر علیه چه کسانی بودند؟ پاکسازی هیچ چیز نبود جز پاک کردن ذهن انقلابی توده ها، جز محور تفکر انقلابی شان که این گونه از آنها بیرون آمده و حضور خود را در تمام هستی مادی جهان اطرافش نشان می داد. آنها می خواستند توده ها را از خاطرات مبارزاتی گذشته اشان جدا سازند. تا مبادا توده ها هر زمان با نگاه انداختن به گذشته، به اندیشه مقایسه آن با حال بنشینند و آرمانهایشان دوباره زنده شود. این همه برای فرونشاندن آتش و غلیان انقلابی توده ها بود. این همه برای چه؟ برای آنکه قدرت طلبان، دیگر به قدرت رسیده بودند. از یک سو انقلاب هنوز به پایان نرسیده بود و از سوی دیگر "می بایست" پایان انقلاب را اعلام کرد. توده ها پیش می رفتند، می بایست آنها را دمی نگاه داشت. پس دولت کنونی همه این وظایف را برعهده گرفت.

اما فریب توده ها چیز نیست و تخفیف تضادها چیز دیگر. امپریالیسم هرگز قادر به تخفیف تضاد بین خود و خلق ها نیست، این از ذات طفیلی گری آن ناشی می شود. همواره بودند کسانی که فروکش کردن مبارزات طبقاتی را دال بر "تخفیف" تضاد می دانستند و در نتیجه به دره ی هولناکی در می افتادند که پُر از "شکوفه" و مهد "شکوفائی" نظام بود. اینان هرگز درک درستی از تفاوت بین "مبارزه طبقاتی" و "مناسبات طبقاتی" نداشتند. امروز همه با خون و گوشت خود حس می کنند که مناسبات بنیادی تغییری نکرده است، همان هست که بود. تضادهای مهم سر جای خود با قیمانده اند. در نتیجه به شرط آگاهی مردم، با عطف به تجربه اخیر مبارزاتشان و آگاهی آنها به انرژی مخرب انقلابی و تاریخ سازشان روز به روز خیزش انقلابی اوج بیشتری می گیرد. اگر انقلاب ما، انقلابی است که به آن فرمان ایست داده اند، اگر انقلاب ما، انقلابی خفه شده است، این وظیفه نیروهای صدیق خلق است که آن را زنده کنند و آن را پیش ببرند. حتی اگر در این راه پیشاهنگ قدمی بر ندارد، خود توده ها به پیش خواهند رفت، اما با نتیجه ای معلوم یعنی شکست محتمل.

همین امروز، جنبش روز به روز رادیکالیزه تر می شود و اوج بیشتری می گیرد. نگاهی به مبارزات خلق گرد بیاندازید، به مبارزات خلق ترکمن نظاره کنید، به مبارزات خلق عرب نظر بیافکنید. این همه تحسن کارگران و کارمندان را ببینید، همه اینها دلیل این مدعاست.

غیر از اینها تظاهرات اول ماه مه چپ ها را و پس از آن تظاهرات ضدآمریکائی و ترکیب عناصر شرکت کننده در آن را در نظر مجسم کنید و با موارد قبلی مقایسه نمائید و آنوقت ببینید آیا جُز این نتیجه که جنبش روز به روز رادیکالیزه تر می شود، نتیجه دیگری باقی می ماند.

با توجه به اهمیتی که امپریالیسم برای ایران چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی قائل است، تا کی دست روی دست خواهد گذاشت. مسلماً تا وقتی که اطمینان داشته باشد خودِ نیروهای داخلی می توانند جنبش را خفه و یا سرکوب کنند. به محض این که امپریالیست به این نتیجه برسد که دیگر نیروی کنونی قابلیت کنترل را ندارد، مجبور است خود آشکارا به مقابله برخیزد.

پس امکان هجوم امپریالیست ها را نباید در وابسته بودن یا نبودن دولت خلاصه کرد، بلکه در رابطه با سطح و وسعت جنبش خلق باید نگریست. رابطه امپریالیست ها با دولت تابعی از رابطه آنها با کل خلق است.

اما غیر از این دلیل اصلی، دلایل دیگری نیز هست که یکی از آنها مربوط به ساخت خود دولت امروزی می شود. اساساً امپریالیست ها در رابطه با حاکمیت سیاسی، دولتی می خواهند که بیانگر سلطه مستقیم آنها باشد تا در اجرای تمام سیاست های خود و تحرکی که این سیاست باید داشته باشد، با سد و مانعی برخورد نکنند. الگوی شاه را در نظر بگیرید که چگونه سگ رام امپریالیست ها بود و چگونه مملکت را دو دستی تقدیم آنها نموده بود. و حال آنکه دولت کنونی که البته وابسته است، تحت تأثیر مبارزات توده ها، لاقفل در شرایط کنونی "در خود عناصری دارد که اینان مزدور و خود فروخته نیستند و بی شک در اجرای سیاست ها "موانعی" ایجاد می کنند(۳). در هر صورت با مجموع دلایل ذکر شده، امکان هجوم امپریالیست ها به وجود می آید. خلقهای تحت ستم دنیا بارهای بار این تجربه تلخ را آزموده اند و شرافت انقلابی پیشاهنگ حکم می کند تا این درس بزرگ تاریخی را به توده ها بیاموزد. ضمن پیشبرد مبارزات آنها، آنان را برای مقابله با چنین حادثه ای آماده بنماید.

اما اپورتونیست ها یک جانبه نگر هستند. سرشان در لاک خودشان است. آنها با خود فکر می کنند "امروز" چه می توانند بکنند، همان را می کنند. آنها "لحظه" را می بینند و "پروسه" را نمی بینند (این یکی دیگر از خواص اکونومیست ها است) و به همین جهت هیچ نقشه ای منطبق با روند واقعیت عینی نمی توانند داشته باشند. نمی تواند حال را با آینده پیوند دهد. آنها همیشه سربزیر دارند، نه آنکه با قامت راست راه روند. دیدشان فراتر از نوک بینی ایشان نمی رود. با هزار نقل و قول از مارکس و انگلس و لنین، "ثابت" می کنند که باید از "شرایط دموکراسی" استفاده کرد و وقتی کسی یا کسانی می آیند و دیدگاهشان را نقد می کنند، نارسائی ها و ناکافی بودن کارهایشان را متذکر می شوند، مسئله را همانطور که گفتیم شلوغ می کنند تا در همه، مسئله اصلی را به باد فراموشی بسپارند. فریاد می کشند و به دروغ می گویند: "به نظر اینها نباید از "شرایط دموکراسی" استفاده کرد، باید از همین حالا جنگید. اینها "چپ" اند". بگذارید آنها به همین چیزها دلخوش کنند، بگذارید آنها فریاد بکشند و همه می کنند و ما در میان این صداها صدونقیض حرف های خود را بزنیم.

بحث خود را در رابطه با یکی دیگر از اتهامات اپورتونیست ها ادامه می دهیم. اپورتونیست ها می گویند اینها به شکل توده ها اهمیت نمی دهند. به "کار تشکیلاتی" بهاء نمی دهند و خزعبلاتی از این قبیل. گره قضیه در کجاست؟ مسئله اینست که پیشاهنگ فقط وظیفه ی متشکل کردن توده ها را ندارد. همین جا توضیح دهیم که برای یک کمونیست، در درجه اول محتوای عملکرد این تشکل در مبارزه طبقاتی

۳- در هر صورت دولت کنونی بهترین دولت ممکنه برای امپریالیسم نیست و این چیز غریبی نیست. آمریکای لاتین، آفریقا نمونه های بسیار به دست می دهد که چگونه امپریالیست ها دولت های وابسته خود را تعویض می کنند.



اهمیت بسیار دارد. ببینید *لنین* چگونه بین "سیاست تریدیونیونیستی" و "سیاست سوسیال دموکراسی" مرزبندی می کند و ماهیت رفرمیستی اولی و جوهر انقلابی دومی را تشریح می کند. ما تا حدی این مسئله را قبلاً شرح داده ایم و در این جا دیگر به آن نمی پردازیم. گفتیم که پیشاهنگ تنها وظیفه ی متشکل کردن توده ها را ندارد، بلکه علاوه بر آن، وظیفه حفظ این تشکل نیز بر عهده ی پیشاهنگ است. در هر مقطع معین از تاریخ جامعه مفروض، متناسب با شرایط مبارزه طبقاتی که شیوه ها و تدابیر مبارزاتی دشمن از جمله عوامل مهم آنند، تنها شکلی از تشکل می تواند قادر به حفظ و صیانت خود باشد. بنابراین بحث بر سر انکار تشکل نیست (خود رفیق/شرف می گوید: "تشکیل شوراها و سندیکاها ی کارگری کار خوبی است، ولی با این سندیکاها و شوراها ی صنفی نمی توان با هجوم نظامی امپریالیسم مقابله کرد". یا در صفحه ۵۸ از بردن ایدئولوژی مارکسیستی و شرکت در پروسه تشکل طبقه کارگر در سازمانهای صنفی و سیاسی و گسترش دادن صفوف سازمان توسط کادرهایی از کارگران آگاه صحبت می کند و آنگاه می افزاید "ولی وظیفه ی ما به همین جا ختم نمی شود و حتی این وظیفه ی عمده ما را تشکیل نمی دهد")، بلکه بحث بر سر آن است که در شرایط ما این چه شکلی از تشکل است که می تواند واجد کیفیت دفاع از خود باشد، می تواند خود را حفظ کند. امر مبارزه را تداوم بخشد. وقتی رفیق/شرف می گوید: "باید توده ها را مسلح کرد" این شکل را نیز تعیین کرده است: تنها ارتش خلق می تواند قابلیت حفظ بسیج توده ها را داشته باشد.

اما به بسیج و حفظ بسیج توده ها چه نیازی است؟ امپریالیسم و دشمنان خلق دارای زور سازمان یافته اند. آنها ارتش دارند و همواره در لحظه قطعی با اتکای به این وسیله بر سر توده ها هجوم می آورند. برای مقابله با نیروهای مادی، باید به نیروی مادی توسل جست. بنابراین متشکل کردن توده ها می خواهد زور پراکنده توده ها را متمرکز سازد، تا بتواند حمله و مقاومت دشمنان خود را خرد کند. بی شک برای ادامه ی این جنگ تا لحظه پیروزی، تا وقتی که جامعه طبقاتی هستی دارد، نیاز به حفظ این شکل نیز احساس می شود. پس توده ها در مقابله با امپریالیسم، برای ادامه انقلاب باید زور خود را سازمان دهند، آنها در عالیترین شکل یعنی ارتش. باید ارتش را به وجود آورند.

شیوه مبارزه دشمن در تعیین شیوه ی مبارزه خلق بی اثر نیست، بلکه این دو به نحوی دیالکتیکی یکدیگر را تعیین می کنند. اگر قبول داریم که سلطه امپریالیسم بر کشور ما پایان نیافته، اگر قبول داریم که باید انقلاب را به پیش راند، پس باید از هم اکنون در فکر تدارک وسائل آن بود و تمام تجربیات خلق های جهان و از جمله تجربه خلق خودمان نشان می دهد که "با این سندیکاها و شوراها ی صنفی نمی توان با هجوم نظامی امپریالیسم مقابله کرد" (صفحه ۶۳) پس باید به آن حلقه اصلی چسبید و آن را

به دست آورد. با ارتش ضدخلفی تنها با ارتش خلق می توان مقابله کرد. چه کسی باید اینها را به توده ها بگوید، پیشاهنگ. این پیشاهنگ است که با آگاهی به قانونمندی های حرکت مبارزه، استمرار انقلاب را تضمین می کند و توده ها را در این راه پُر پیچ و خم هدایت می کند.

بنابراین همانطور که گفته شد مسئله بر سر انکار آن اشکال از مبارزه نیست که در شرایط فعلی میسر است، بلکه مسئله بر سر تعیین دقیق اهمیت هر یک از این اشکال و سرانجام تعیین شکل اصلی مبارزه و شکل اصلی تشکل است، یعنی آن شکل از مبارزه و تشکل که بتواند ادامه انقلاب را تضمین کند.

در قسمتی از این بخش، اپورتونیست ها را به دیدن "لحظه" و ندیدن "پروسه" متهم کردیم. اکنون جای آن دارد تا دلایل خود را شرح دهیم. برخی از آنها زمانی شعاری دادند "ارتش خلقی به پا می کنیم، میهن خود را رها می کنیم" و یا "تنها ره رهایی، جنگ مسلحانه است" و یا "پیش به سوی هسته های مسلح کارگری". ما نمی خواهیم آنها را با این سؤال بیزاریم که چه اقدامی در این راه کرده اید؟ نه این را باید در جای دیگر بررسی کرد، بلکه می خواهیم بپرسیم اگر اینان در نشریات مدام تذکر می دهند که انقلاب پایان نگرفته است، که امپریالیسم همچنان پا بر جا مانده است و سخنانی از این قبیل به چه دلیل از شعار پیشین خود دست کشیدند؟ چرا دیروز این شعار "چپ روی" نبود، اما امروز "چپ روی" است. بگذارید حالات مختلف آن را بررسی کنیم.

یا اپورتونیست ها امروز اعتقاد پیدا کرده اند که شعار دیروزشان نادرست بود، پس صداقت انقلابی حکم می کند که این را واضح و روشن برای توده ها، برای آن صدها هزار نفری که با این شعار گلویشان را پاره می کردند، صاف و پوست کنده تشریح نمایند و بگویند بنابر خاصیت "بالندگی" امروز دیگر آن کارها را قبول ندارند، یا آنکه اعتقاد دارند "شرایط فرق کرده است" که در این صورت نیز باید تفاوت این دو "شرایط" را توضیح دهند. اما اصل قضیه این است که اپورتونیست ها که دنباله رو توده هایند، تحت تأثیر توده ها دچار هیجان شدند و به همین جهت حرفهائی میزدند که خود بدان اعتقاد نداشتند (چون هیچ اقدامی در جهت آن نکردند) و وقتی توده ها که مبارزه خود به خودی خود را انجام می دادند، کمی شورشان فرو خوابید، اپورتونیست ها نیز دچار "پژمردگی" روحی شدند. حقیقت این است که این اپورتونیست ها نبودند که این شعار را می دادند، بلکه این توده ها بودند که آنها را مجبور به دادن چنین شعارهائی کردند. وگرنه مدت ها بود که توده ها به عرصه فعال مبارزه کشیده شده بودند و بعد خود فریاد می زدند "رهبران، ما را مسلح کنید" و این اپورتونیست ها همزمان با آن در اطلاعیه و اعلامیه خود می نوشتند "ما می دانیم که هنوز توده ها

آمدگی مبارزه مسلحانه را ندارند" (۴). آنها هیچ وقت نقش پیشاهنگ برای خود قائل نبودند و نیستند (چون حزب، ستاد رزمنده پرولتاریا وجود نداشت!!). آنها دنباله رو توده ها هستند، به همین جهت اینجا رابطه برعکس است. غنای شعارهایشان بستگی به این دارد که جنبش خود به خودی، به خودی خود تا کجا توانست رشد کند و آنوقت این آقایان دنباله روی خود را از توده ها "حرکت کردن براساس واقعات مشخص" می خوانند... آنها دنباله رو توده ها هستند و به همین جهت هیچ گونه پیوند منطقی بین شعار دیروز و شعار امروزشان نمی توانند، پیدا کنند. آنوقت همین آقایان وقتی کسانی پیدا می شوند که می گویند باید توده ها را مسلح کرد، ابرو در هم می کشند، روی ترش می کنند و می گویند توده ها آمدگی ندارند. فرض کنیم چنین باشد (که نیست، ما مثال های عینی را قبلاً آوردیم). اما چه کسی باید توده ها را آماده کند، چه کسی باید منافع واقعی آنها را به آنها بفهماند. چه کسی باید آنها را به قبول شیوه های درست مبارزه تشویق نماید، پیشاهنگ. ولی آقایان خود می گویند ما پیشاهنگ نیستیم و ما نیز به اعتبار عملشان این را قبول می کنیم.

آنها به ما می گویند چون شما می گوئید توده ها را باید مسلح کرد، پس اعتقاد دارید همین حالا باید جنگید و این نمی شود. اتفاقاً رفیق/شرف با ظرافت بسیار این مسئله را توضیح داده است. آنجا که این گفتگو در می گیرد: "س- اگر خواهیم جنگیم... ج- باید خلق را مسلح کنیم. س- و اگر نخواهیم بجنگیم- ج- باید خلق را بیشتر از آن مسلح کنیم." گرچه جنبه ای از این مسئله را در سطور فوق توضیح داده ایم، ولی لازمست از جنبه های دیگر نیز به مسئله بپردازیم.

داشتن یک وسیله به مفهوم آن نیست که بوالهوسانه و یا فوراً آن را بکار بگیریم. یک مثال ساده برای ذهن آقایان مسئله را روشن می کند. همین چماق بدستان امروزی را در نظر بگیرید. آنها می فهمند که مبارزه و انقلاب ادامه دارد و فکر می کنند که باید در مقابل آن ایستاد و جلوی آن را گرفت، پس خود را سازمان می دهند. می دهند چماق های قلچماق درست کنند، اینها را در خانه یا خانه هائی جای می دهند و به هنگام تظاهرات ضدآمریکائی و یا تظاهراتی که به نفع زحمتکشان برپا می شود، خود در مناطق مختلف پخش می شوند. اتومبیل هائی که از پیش تهیه شده، چماق ها را بار می کنند و در محل موعود بین دست ها تقسیم می نمایند، آنگاه چماق بدستان شعارگویان به جمعیت می تازند، آنها را زخمی و مجروح می کنند، صفوفشان را پراکنده می کنند. اینها فقط ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفرند و در هر تظاهراتی هستند. اما با این همه، فریاد صدها هزار نفر که گلوییشان را پاره می کنند "اتحاد اتحاد، ضرورت انقلاب" و یا وقتی دیگر خیلی خشمگین می شوند "ارتجاع نابود است، آزادی پیروز

است" مانع از آن نمی شود که چند صد زخمی و مجروح و حتی کشته از صفوف جمعیت بیرون آید و مانع از آن نمی شود که حتی تظاهرکنندگان نتوانند برنامه خود را به پایان برسانند.

از این مثال ساده، دو نتیجه می خواهیم بگیریم. یکی این که این چماق بدستان از چماق خود در همه موارد استفاده نمی کنند، بلکه در مقابله با نیروهای مترقی از آن سود می جویند. اما اینها این هشیاری را دارند که از پیش چماقهای خود را بسازند و خنجرهای خود را آبدیده سازند. این مثال را کمی وسعت بخشید و به عرصه فراختر آن بکشانید. می دانید که فرماندهان مرتجع ارتش درصدد به اصطلاح بازسازی آن هستند و از این گله دارند که چرا به آنها اجازه سرکوب مردم بی گناه داده نمی شود. آمریکا از داشتن ۱۵۰۰۰ افسری که در ارتش ایران جانبدار او هستند، اظهار خشنودی می کند. این همه برای چه؟ آیا جز اینست که ضدانقلاب خود را آماده می کند. می خواهیم بپرسیم چرا جانب انقلاب این هشیاری را نداشته باشد، چرا او از پیش خود را برای مقابله با حادثه ای که حتماً اتفاق خواهد افتاد (زیرا خلق می خواهد انقلاب خود را به پیش ببرد) آماده نسازد.

دوم این که فریاد چهارصد هزار نفر که می گویند: "اتحاد اتحاد، ضرورت انقلاب" و یا "ارتجاع نابود است، آزادی پیروز است"، مانع از آن نمی شود که در عمل ارتجاع کامیاب و آزادی نابود گردد. مسئله این نیست که تظاهرکنندگان نیز حتماً چماق بردارند و به مقابله با چماق بدستان برخیزند، بلکه تأکید روی این مسئله است که جواب چماق و اثر آن را با "شعار انقلابی" نمی توان خنثی کرد. چرا که ضدانقلاب در مقابل تو قرار دارد و در حال عمل کردن است. او عمل می کند و آنوقت تو با نصیحت و اندرز بخواهی در او تأثیر بگذاری. بازهم این مثال را کمی وسعت بخشید و به عرصه فراختر آن بکشانید. صرف داد و بیداد کردن و اظهار ناراحتی از بازگشت دیکتاتوری و اعلام این که صدای چکمه فاشیسم را می شنویم، نمی تواند قضیه را فیصله دهد. مسئله اینست که بتوانیم "عملاً" و به طور مادی این کوشش ها را خنثی کنیم. باید توجه داشت اشکال مبارزه و مقابله با ارتجاع به خودی خود و "فی نفسه" تعیین نمی شود، بلکه این اشکال در ارتباطی دیالکتیکی با شیوه ها و تجربیات حریف مقابل تعیین می شوند. ما می دانیم و تجربیات تاریخی بسیار این را نشان داده است که امپریالیست ها همواره درصدد بسط سلطه خودند و در تعقیب این هدف از بکارگیری هیچ وسیله و ارتکاب به هیچ جنایتی خودداری نمی کنند. به همین جهت ما باید چهار دست و پا نعل شده باشیم.

اشکال کار صرفاً سیاسی یا سیاسی صنفی، آنچنان اشکالی هستند که تا حدی خاص می توانند مبارزه را به پیش ببرند. این را کارگران ما نیز خوب می فهمند.

بگذارید مثالی را که یکی از این کارگران در تأیید این حُکم گفته است، ذکر کنیم: "آقا درسته، مثل دنده ماشین، دنده یک را که میزنی تا جائی می کشد، اونجا که رسید باید رفت تو دو" ... ولی در شرایط میهن ما به خصوص، امپریالیسم و دشمنان خلق شکیبائی بسط همین شیوه مبارزه را نیز ندارند و به علت موقعیت خود نمی توانند در صدد مقابله با آنها بر نیایند و به شدت آنها سرکوب نکنند. اینجاست که وجه دیگر ضرورت تسلیح توده ها نمایان می شود. علاوه بر این که "یک خلق مسلح بهترین وسیله برای جلوگیری از ماجراجویی امپریالیسم است" ... سایه سلاح، خود زمینه کارکرد دیگر شیوه های مبارزاتی است.

اما در هر صورت خلق های ما برای کسب حقوق خود، چگونه باید اقدام کنند. باید آنها گدائی کنند یا آنها بستانند. چرا خلق گردد در مقابل حملات سبعانه ارتش، بنده وار تسلیم شود. چرا خلق ترکمن اسلحه خود را بر زمین بگذارد. این روشن است: هرکس که بر علیه خلق و مردم زحمتکش سلاح برمی کشد و در مقابل آنها می ایستد، ضدخلق است. چرا خلق با ضدخلق نجنگد و در مقابل آن به مقابله برنخیزد. به همین دلیل است که رفیق/شرف ضمن آنکه جنگیدن را موکول به "تحول اوضاع" می کند، اما با قاطعیت در مورد دو مسئله اظهار نظر می کند. یکی آنکه در هر صورت وسیله جنگ را از همین حالا باید تهیه دید، یعنی به طور کلی ارتش خلق را، و دیگر این که هرکجا که به خلق حمله نظامی شود، باید به مقابله با آن پرداخت.

اما فقط یک نکته دیگر. رفیق/شرف می گوید: این شوراها، این سندیکاها را می توانند یک شبه نابود سازند. آیا او در گفته خود محق است؟ لازم نیست برای اثبات این حُکم به تجربیات خلق های دیگر اشاره کنیم، خلق ما و در درون آن پرولتاریا خود این تجربه تلخ را آزموده است. فاصله سالهای ۲۰ تا ۳۲ را به یاد بیایید. ۱۲ سال "دموکراسی"، ۱۲ سال کار سندیکائی، ۱۲ سال کارتوده ای ... اما این همه بساط یکشبه برچیده شد، چرا که رهبران خائن جنبش هرگز در فکر آن نیافتادند تا خلق را برای مقابله با چنین حادثه ای آماده کنند. باید گذشته را دید و از آن تجربه گرفت و آنها چراغ راه آینده کرد.

☆☆☆☆☆☆☆☆

## "طبقه کارگر شعار مستقل سیاسی ندارد" به چه معنی است!

این بحث دارای دامنه وسیعی است و باید به صورت مستقل و به تفصیل توضیح داده شود. معذالک باید تا آنجا که در حوصله این مقاله هست، به آن پرداخته شود.

هر طبقه اجتماعی دارای منافع خاص خود است. او برای حفظ و یا بسط و گسترش این منافع، با طبقات دیگر به مبارزه بر می خیزد تا موقعیت اقتصادی-سیاسی هر چه عالیتری را به دست آورد. اینکه تا چه حد موفق شود، به طور کلی به شرایط تاریخی و سیاسی بستگی دارد که آن طبقه در آن قرار گرفته است. پرولتاریا نیز به عنوان یک طبقه اجتماعی دارای منافع خاص تاریخی است. اما تحقق این منافع با شرایط تاریخی جامعه مشخص مشروط می شود.

مثلاً یکی از شعارهای مستقل طبقه کارگر، دیکتاتوری پرولتاریا است. اما پرولتاریا زمانی می تواند این شعار را تحقق بخشد که نیروی مادی لازم برای اعمال آن را داشته باشد، وقتی می تواند آن را اعمال کند که توازن نیروهای طبقاتی به نفع او باشد.

یا مثلاً یکی دیگر از شعارهای مستقل طبقه کارگر، اشتراکی کردن تمام وسائل تولید است. اما زمانی پرولتاریا می تواند این شعار را ادامه دهد و آن را تحقق بخشد که تولید و مالکیت به حد معینی از تمرکز خود رسیده باشد. باید توجه داشت که وقتی مارکس و انگلس و حتی لنین از انقلاب پرولتری صحبت می کنند، منظورشان مقطعی از تاریخ است که جامعه به آن حد از رشد خود رسیده

که می تواند انقلاب سوسیالیستی را در دستور روز قرار دهد. اما در کشورهای زیر سلطه وضع به قرار دیگر است. در این جا اقتصاد یک اقتصاد طفیلی با رشد ناموزون است، از یک طرف سرمایه در مقابل تمام خلق ایستاده است و از سوی دیگر این سرمایه در آشکال متفاوت و روابطی متفاوت به استثمار بخشهای گوناگون خلق می پردازد. مثلاً سرمایه از طریق کارکرد قانون ارزش اضافی کارگر را که فاقد هر گونه وسائل تولید است، استثمار می کند. اما همین سرمایه، استثمار دهقانان را به شکل دیگری انجام می دهد. به دهقانان قطعه زمینی می دهد (بعد از اصلاحات ارضی را در نظر بگیرید)، اما تولید و بازتولید این دهقان بستگی تام به مقدار سرمایه ای دارد که در اختیارش هست و چون خود دهقان فاقد چنین سرمایه ای است باید آن را از بانک ها تهیه کند، آنگاه مازاد تولید دهقان به شکل بهره و ربح در جیب بانکداران که همانا سرمایه داران امپریالیست و وابستگانشان هستند، ریخته می شود. و این مکانیسم چنان عمل می کند که هیچگاه دهقانان قادر نمیشوند بازتولید خود را ارتقاء بخشند و به موقعیت عالیتر اقتصادی دست یابند، بلکه همواره به صورت تصاعدی وضع آن وخیم تر شده و سرانجام با رها کردن خانه و کاشانه راهی شهرها می شوند. به ظاهر بین این پروسه و پروسه ای که در غرب طی می شود، تفاوتی نیست. اتفاقاً اگر تشابهی وجود دارد، این تشابه صرفاً تشابهی ظاهری است و در ماهیت امر، دو پروسه در دو سوی مخالفند. در غرب پروسه خانه خرابی دهقانان با شکوفائی نیروهای مولده متناظر است. اگر دهقانان خانه خراب می شوند، در عوض کشاورزی توسعه می یابد، تکنیک کار بالا می رود و تمرکز تولید هر چقدر بیشتر انجام می پذیرد. اما در این جا روند درست برعکس آن جریان دارد. خانه خرابی دهقانان نه متناظر با رشد نیروهای مولده، بلکه نتیجه ادامه پروسه تخریب نیروهای مولده است. با خانه خرابی دهقانان کشاورزی نیز به نابودی کشانده می شود، نه آنکه به سطح عالیتری ارتقاء یابد. همین دیروز بود که شاه و اعوان و انصارش از نابودی کشاورزی سخن می گفتند و در اندیشه احیای آن بودند!! نگاهی به آمارهای وارداتی بیاندازیم و ببینیم سهم محصولات کشاورزی تا چه حد است؟ و همین امروز حکومت کنونی چگونه از وضع بد کشاورزی سخن میراند و بر "طاغوتیان" لعنت می فرستند، به آنهایی که کار را به این جا کشاندند. در غرب پروسه ای گذشت تا خود قطعه زمین، عامل ادبار دهقان شود. اما در کشور ما عامل ادبار دهقان نه در خود قطعه زمین، بلکه در رابطه او با سرمایه نهفته است. در غرب، زمین تا مدت ها به عنوان عامل عمده تولید در روستا نقش خود را حفظ می کند. ولی در اینجا بعد از فرم ارضی از همان ابتدا این سرمایه است که به عامل عمده تولید تبدیل می شود. همین بلا به صورت دیگر بر سر خُرده بورژوازی درآمد. میل سرمایه انحصاری به قبضه تمام بازار و سرکیسه کردن هر چه بیشتر مردم، بسیاری از شغل ها را نابود کرد و از بین بُرد،... البته اینها ساده ترین مکانیسم های عملکرد سرمایه انحصاری در جامعه ما است. مسائل بسیار دیگری نیز مطرح هست که تنها در پرتو مشاهده "کلیت" سیستم

می توان تفاوت های کیفی بین این دو پروسه، یعنی پروسه عملکرد سرمایه در غرب و بعد عملکرد سرمایه انحصاری در شرق را نشان داد. ولی تا همین جا برای توضیح مسئله مورد نظر ما می تواند، کافی باشد.

حُب. گفتیم مثلاً یکی از شعارهای پرولتاریا اشتراکی کردن وسائل تولید است، اما چه زمانی پرولتاریا می تواند این شعار را ارائه دهد. همانطور که گفتیم زمانی که تولید و مالکیت به حد معینی از تمرکز خود رسیده باشد. اما در کشورهای چون کشور ما مسائل دیگری نیز مطرح می شود و آن اینکه، حتی به شرط تمرکز تولید، آن نیروهای مولده میتواند در مالکیت پرولتاریا قرار بگیرد و عملکرد درست اقتصادی داشته باشد تا بتوان براساس این امکانات مادی، سوسیالیسم را ساخت. اما در این جا اولاً تولید در سطح پراکنده است و دوم این که به علت وابسته بودن، بسیاری از نیروهای موجود که در امر تولید دخالت دارند، بعد از حل تضاد خلق و امپریالیسم نمی توانند بکار آیند و یا آنکه اساساً بسیاری از حوزه های تولیدی از آنجا که به تبعیت از نیازهای اقتصادی امپریالیستی ایجاد شده اند، باید تعطیل گردند. یعنی جامعه باید دست به نوسازی بنیادی اقتصاد خود بزند. خلاصه سطح رشد نیروهای مولده واقعی و بالفعل جامعه و از سوی دیگر پراکندگی عظیم تولید، پرولتاریا را قادر نمی سازد تا برنامه سوسیالیستی اجرا نماید.

پس پرولتاریا مجبور است برای گذار به سوسیالیسم، مرحله ای را بگذراند که در آن قوانین اقتصادی بورژوازی همچنان عمل می کند، مجبور است مالکیت خصوصی را با ضوابط مشخصی بپذیرد. اما همه اینها را طوری برنامه ریزی کند که در جهت ایجاد زمینه برای برقراری سوسیالیسم سیر کند. همین وضعیت بنیادی، انعکاس خود را در سیاست می گذارد. پرولتاریا برای انجام این همه، باید پرچم مبارزه ضد امپریالیستی را در پیشاپیش مبارزه بکشد. باید امپریالیستها را بیرون رانده و قدرت دولتی را تصاحب کند و در این امر، خود به تنهایی توان انجام آن را ندارد. یکی به خاطر عوامل زیربنائی و یکی خصلت مبارزه ضد امپریالیستی و موازنه نیروهای طبقاتی و سهم آنان در این مبارزه. بنابراین پرولتاریا در طرح ریزی برنامه انقلابی خود، تنها بر روی آرمانهای تاریخی خود اتکاء نمی کند، بلکه منافع خاص هر یک از این طبقات را که با منافع تاریخی او در تناقض است، تأمین می نماید و حل این تناقض را در پروسه تحول جامعه دموکراتیک نوین انجام می دهد.

شاید تا اندازه ای مفهوم این که چرا "طبقه کارگر شعار مستقل سیاسی ندارد" روشن شده باشد. معذالک توضیح بیشتر می تواند برخی دیگر از جنبه ها را روشن کند، اگر چه بعضی مطالب تکرار شود. باید بین شعار تاریخی و شعار سیاسی تفاوت گذاشت. شعار تاریخی بیان کننده منافع تاریخی طبقه است و شعار سیاسی بیان کننده



منافع طبقه در شرایط مشخص است. اولی، جهت حرکت طبقه را نشان می دهد و دومی، وظیفه ی عملی او را در اوضاع بالفعل. مثلاً دیکتاتوری پرولتاریا شعار مستقل طبقه ی کارگر است و معنی آن این است که پرولتاریا قدرت دولتی را به دست می آورد و هیچ یک از طبقات دیگر را در این قدرت سهیم نمی گرداند. اما در این جوامع، یعنی جوامع زیرسلطه، پرولتاریا نمی تواند چنین شعاری را طرح کند. طرح این شعار باعث ایزوله شدن او در صفوف خلق می شود، پرولتاریا در این جا به هژمونی خود در ماشین دولتی اکتفاء می کند و از آن برای ایجاد زمینه عینی جهت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا استفاده می نماید. پرولتاریا در این مرحله شعار جمهوری دموکراتیک خلق را میدهد، یعنی قبول می کند تا دیگر طبقات و اقشار ضدامپریالیست در تعیین مضمون حرکت ماشین دولتی شرکت کنند، یعنی منافع خاص تمام این طبقات را که با منافع خاص تاریخی وی در تناقض است، تأمین می کند.

و یا مثلاً اشتراکی کردن تمام وسائل تولید را در نظر بگیرید. پرولتاریا به علت شرایط مادی و به علت نیاز پرولتاریا به کشاندن توده های دهقانان و خُرده بورژوازی و دیگر اقشار و طبقات جامعه به عرصه مبارزه، قادر نیست این شعار را مطرح سازد. پس برای مرحله ای، او مالکیت خصوصی را قبول می کند.

در جوامعی که سرمایه داری محصول رشد طبیعی حرکت آنهاست، منافع عام جامعه خود را در منافع خاص پرولتاریا متبلور می سازد. به همین جهت پرولتاریا تنها با تحقق آرمان های خاص خود است که می تواند آرمان های کل جامعه را متحقق سازد. اما در این جا به علل تاریخی، منافع عام خلق در منافع خاص کارگر تجلی نمی یابد. بلکه پرولتاریا تنها با برآوردن منافع خاص طبقات است که می تواند به منافع خاص خود نیز دست پیدا کند.

پس "صف مستقل" طبقه کارگر چه می شود؟ آنچه که گفته شد، ربطی با این مسئله ندارد. پرولتاریا باید به عنوان یک طبقه با هویت تاریخی، با سازمان مستقل سیاسی، با برنامه مستقل انقلابی پا به میدان مبارزه بگذارد و همواره باید مرز خود را با طبقات دیگر بفهمد. پرولتاریا به عنوان یک طبقه مستقل پا به میدان می گذارد و به کمک پیشاهنگانش باید هژمونی خود را در مبارزه تأمین نماید. مسئله بر سر تشکل مستقل، لزوم داشتن برنامه مستقل، آنچنان که پرولتاریا را از دیگر طبقات در عرصه مبارزه طبقاتی متمایز بسازد، نیست. بلکه بحث بر سر محتوای طبقاتی این برنامه و محتوای رابطه این تشکل با دیگر نیروهای خلقی است. وقتی رفیق اشرف می گوید: "پرولتاریا شعار مستقل سیاسی ندارد"، دقیقاً بدین معنی است که پرولتاریا مجبور

است در برنامه انقلابی خود نه بر منافع خاص و ویژه تاریخی خود، بلکه به منافع خاص تمام طبقات ضدامپریالیستی جامعه اتکاء داشته باشد.

یا مثلاً برخی تصور کرده اند که منظور از این ایده آنست که شعارهای پرولتاریا را مثلاً شعار جمهوری دموکراتیک خلق را، با همان محتوای هر طبقه دیگری می تواند ارائه دهد و یا این که خلاصه شعارهای پرولتاریا با شعارهایی که از جانب دیگر طبقات شرکت کننده اعلام می شود، یکی است. نه. همانطور که گفته شد معنی جمله بالا اینست: محتوای طبقاتی شعارهای پرولتری در مبارزه ضدامپریالیستی تنها دربرگیرنده منافع خاص پرولتاریا نیست، بلکه منافع خاص طبقات دیگر خلقی نیز در آن تأمین می شود.

## **درباره شیوه برخورد اپورتونیستی و برخی از "خرده گیری ها"**

برخورد با اپورتونیسم و اپورتونیست ها همواره یکی از وظایف اصلی مارکسیست-لنینیست ها است. اپورتونیست ها درست بنابر ماهیت خود، جلوه های

بس متنوع دارند. به همین جهت افشای واقعی آنها، نشان دادن چهره عریانشان نه در برخوردی لحظه ای، بلکه تنها در کوران پروسه مبارزه امکان پذیر می شود. مثلاً اپورتونیست ها گاهی اصلاً قادر به فهم یک مسئله نیستند، نفهمیدن یک مسئله خود به خود دال بر اپورتونیست بودن نیست. اما زمانی که فرد به علت تمایلات عملی حقیرش امکان فهمیدن را از خود سلب می کند، آنوقت به یک اپورتونیست تبدیل می شود. ولی بدتر از این، بسیاری مواقع آنها خود را به کرگوشی می زنند یعنی نمی خواهند حرف طرف مقابل را بفهمند. معمولاً در این مواقع آنها کوشش می کنند تا برای دفاع از خود و به دست آوردن یک سنگر دفاعی، بدو نظرات طرف مقابل خود را تحریف کنند و آنگاه با تکیه بر "اصول" بدانها بتازند. یا مثلاً کوشش می کنند در برخورد با مسائل مرز مسائل اصلی و عمده را با مسائل فرعی و غیره عمده، فرق مسائل کلی را با مسائل جزئی مشوب کرده و آنگاه با آشفته کردن ذهن نیروها، برای مدتی سلطه ی خود را حفظ کنند و یا آنکه موقعیت بهتری پیدا کنند. فرصت طلبان پُرمدها فاقد اصولند، اما همواره از "اصول" حرف می زنند. آنها از "اصول" حرف می زنند تا بتوانند ایده های سخیف خود را به جامه پُرافتخار مارکسیسم- لنینیسم بیاریند، تا قدرت نفوذ بیشتری کسب کنند. اما آنها در عمل، بی "اصول" اند، پراگماتیست اند و هر روز رنگ عوض می کنند و "منطبق با شرایط" جلو می روند. برای گفته های خود واژه های مارکسیستی انتخاب می کنند، اما بدان محتوای ضدمارکسیستی می بخشند. خود را وفادار به اصول معرفی می کنند، اما تفسیری ضدمارکسیستی از آن ارائه می دهند.

تاریخ جنبش کمونیستی جهان تمام این تجربیات را آزموده است. چگونه پلخائف، تروتسکی و کائوتسکی با تکیه بر "اصول" و با تلنبار کردن صدها نقل و قول در مقابل اندیشه های سرخ لنین ایستادگی می کردند و جنبش را به هرز می بردند و باید این نقاب را از چهره اشان برانداخت.

هر قدر که جریان مارکسیسم- لنینیسم انقلابی ضعیف تر باشد، به همان اندازه اپورتونیسم قدرت رشد و نفوذ بیشتری دارد و تاریخ جنبش کمونیستی این حکم را آزموده است که مارکسیسم- لنینیسم واقعی تنها در مبارزه سرسختانه با اپورتونیسم رشد و نمو می کند. در برخورد با جزوه "مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی" حریفان اپورتونیست از تمام شیوه های یادشده استفاده کردند. لنین می گفت "هر کسی در شیوه برخورد با مخالفین آزاد است و این حق مقدس هر فردی است، ولی مخالفین باید شرافتمندانه برخورد کنند." نمی دانیم آیا واقعاً لازم بود تا این آموزش لنین را بار دیگر به یاد این آقایان بیاندازیم.

اپورتوننیست ها در میان آنهمه مسائلی که در جزوه طرح شده بود، از همان ابتدا این را در دهان ها انداختند که رفیق احساساتی برخوردار می کند. آنها طوری این را بیان می کنند که انگار به کشف بزرگی نائل آمدند و حال آنکه خود مصاحبه کننده افتخار این کشف "بزرگ" را از آنان سلب کرده بود. مسئله را از همان ابتدا به صورت مسخ شده برای خود طرح و در ذهن خود حل کردند. آنها از خود نپرسیدند این "احساسات" بیان چه ادراکاتی است و کجای آن غلط و مذموم است.

*ایلیا ارنبورگ* از قول یکی از آموزگاران بزرگ پرولتاریا می گوید: نویسنده باید روح خواننده خود را به آتش بکشد. مارکسیسم خود یکسره شور است و رؤیاست، زیرا می خواهد آرمان های طبقه ای را به تحقق برساند که تحقق آزادی بشر است و بین آرمان با واقعیت موجود، فاصله ایست که تنها با کار پیگیر و پُرشور انسان ها پُر می شود. آثار مارکس را ورق بزنید، هیجدهم برومر او را بخوانید و ببینید که چگونه مارکس در آنجا همچون شاعری بزرگ عرض وجود می کند. پس در کجای مارکسیسم- لنینیسم "احساسات" فی نفسه رد شده است. مسئله را این طور نباید نگاه کرد. این خود احساسات نیست که به خودی خود می تواند مورد قضاوت قرار گیرد، بلکه منطقی که پشت آنست و محتوای آن باید مورد بررسی قرار گیرد. اما اپورتوننیست ها این قسمت قضیه را مسکوت می گذارند. نه آقایان، بیائید پاسخ دهید که چه اشکالی دارد اگر از دردهای خلق خود و از سوخته شدن یک کودک بی گناه سه ساله به دست مرتجعین با احساسات آتشین صحبت کنیم. شما درباره بدبودن "برخورد احساساتی" حرف زده اید، اما در این مورد حتی همان دلایل ملانصرالدینی خود را ذکر نکرده اید. بیائید بگوئید.

همین آقایان این طرف و آن طرف گفته اند "شرف فرد است و تنهاست". بروید از "ستاد نشینان" بپرسید که بعد از اعلام خبر جدائی *شرف* از سازمان توسط سخنگوی سازمان، چقدر زنگ تلفن به صدا درآمد، چقدر به ستاد رجوع کردند، چقدر توضیح خواستند. چه کسی می گوید *شرف* تنهاست! *شرف* جزئی از یک جریان است که نسبت آن به سلاله پُرافتخار رهبران کبیر سازمان چریک های فدائی خلق یعنی رفیق مسعود *احمدزاده*، رفیق *عباس مفتاحی* و رفیق *امیر پرویز پویان* می رسد. اپورتوننیست ها با این تمهیدات می خواهند ایده های رفیق *شرف* را کم جلوه سازند. پس آشکاراً و وقحانه دروغ می گویند. نه رفیق *شرف* فرد نیست، رفیق *شرف* پژواک طپش پُرتنین قلب صدها فدائی شهید است. رفیق *شرف* اراده زنده صدها فدائی شهید است. رفیق *شرف* یک خط است، خطی که تدوام ذهن چریک های فدائی ۵۰ است. خطی که حال را به گذشته متصل می کند. رفیق *شرف* بستر یک رودخانه است، رودی پُرخروش که نیروی محرک آن عشق به خلق و عزم راسخ به تحقق آرمانهای او و ایمان به مارکسیسم- لنینیسم است. این را امروز آنها می گویند و

تمام زندگی و انرژی خود را پشتوانه اثبات آن کرده اند. چه کسی می گوید رفیق اشرف فرد است، شرم کند.

اپورتونیست ها بعد از این همه دُر فشانی، سرانجام به کشف دیگری نائل آمده اند. آنها می گویند "این چه مصلحت بینی بود که بعد از خبر اعلام جدائی، وقتی پای فرد به میان آمد، در صدد توضیح برمی آید".

اینان بنا به ماهیت خود فراموشکارند. آنها فراموش می کنند، همین چند ماه پیش بود که رفیق اشرف و رفیق محمد حرمتی پور را به خاطر انتشار جزوه "درباره شرایط عینی انقلاب" به باد انتقاد گرفته بودند. آنها فراموش کردند و البته هواداران صدیق از همه جا بی خبر نمی دانند که چگونه رفیق اشرف در مقابل این امر مقاومت ورزید. این اپورتونیست ها همیشه مسئله را قاطی می کنند، تا به قول معروف از آب گل آلود ماهی بگیرند. آنها مسائل مربوط به امور ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را مخلوط می کنند. رفیق اشرف در فرصتی که بود در جزوه "درباره شرایط عینی انقلاب"، اختلافات بینشی و ایدئولوژیکی خود را با سازمان در سطح عموم مطرح کرده بود. ادامه ی جدالی که بین او و سازمان ادامه داشت، در چهارچوب تشکیلاتی صورت می پذیرفت. رفیق در این قسمت می خواست با تعهد کامل عمل کند و با توجه به وزنی که سازمان در ذهن توده ها و هواداران داشت، می بایست کوشش نمود تا سنجیده ترین و بهترین شیوه ی ممکنه را برای مبارزه با این اپورتونیست ها برگزید.

برای یک مارکسیست- لنینیست واقعی تخریب صرف مطرح نیست، بلکه امر تخریب را در را بطه ای دیالتیکی با امر سازندگی به پیش می برد. برای رفیق نیز این مطرح بوده چگونه می توان مسائل حقیقی را برای توده های هوادار مطرح کرد، آنطور که منجر به سرخوردگی و یأس و یا کانالیزه شدن نیروها به طرف جریان های انحرافی نگردد؟ در چه آشکالی باید مبارزه را پیش بُرد تا واقعاً مشی انقلابی تقویت گردد، نه اپورتونیسم های رنگارنگ درون جنبش. اما پیشدستی خود اپورتونیست ها، از نظر عملی تمامی این ملاحظات را از بین بُرد. دیگر می بایست صریح صحبت کرد و نتایج و عواقب آن را نیز قبول نمود و با اتخاذ شیوه های دیگر، مسئله مبارزه را پیش بُرد. ملاحظات رفیق ملاحظاتی تشکیلاتی بودند، نه ملاحظاتی ایدئولوژیکی.

☆☆☆☆☆☆☆☆

## سخنی کوتاه و ختم کلام

سازمان چریک های فدائی خلق ایران، درخت تناوری شده بود، درختی که از خون رفقای بسیار و صادق ترین فرزندان خلق جان گرفت و بالا رفت و شاخه داد. اپورتونیست ها چون کرم های مودی به جان آن افتاده اند. این حرف رفیق /شرف را که درباره تمام اپورتونیست ها صدق می کند به خاطر داشته باشیم، "باور کنید اپورتونیست ها دروغ می گویند" و بعد فردا، یک فردای تلخ، ببینید تا چه حدی حقیقت داشت. کمی هوشیاری هم امروز نیز می تواند این حقیقت تلخ را عیان سازد. نگاهی به اعلامیه شهدای ۸ تیر بیاندازید و ببینید که سازمان چگونه به شیوه ای اپورتونیستی اعتقادات رفقای گذشته ما را رد می کند و به تکرار اراجیفی می پردازد که گوش های ما سالهاست با آن آشناست. آری، آنها چون دراکولائی خون آشام، خون رفقای ما را چون شهدی می نوشند تا جان بگیرند، تا توان بگیرند و بتوانند اپورتونیسم خود را پیش ببرند. زیرا آنها می دانند اپورتونیسم آنها آنقدر رسواست که به خودی خود هیچ خریداری ندارد. آنها شرم نمی کنند. لخته های خون رفقای راستین را پشتوانه ی پیشبرد ایده های سخیف خود ساخته اند. هیهات! هیهات! که نام فدائی چنین آلوده شود. باید شرم کرد، وقتی شنیده می شود که آن اپورتونیست های دیگر دم می گیرند "درود بر فدائی، توده ای نهائی"، فدائی خود را در مبارزه قاطع و بی امان با اپورتونیسم و رویزیونیسم شناساند. فدائی خود را در برخورد قاطع با ضدخلق به توده ها شناساند. و امروز این اپورتونیست های حقیر زیر پوشش نام فدائی می خواهند آن را لوٹ کنند و به لکه ننگی تبدیل کنند.

بر هر قطره خونی که بر خیابان می ریخت، نام فدائی هم نقش می بست. این را به یاد بیاورید. آیا پژواک پُرتنین "فدائی، فدائی، تو افتخار مائی" در گوشه‌هایتازان زنگ نمی زند. و از این همه مسئولیتی که توده ها از فدائی می خواهند، آیا قلب یک فدائی را به طپش نمی آورد، آیا پشت او را به لرزه در نمی آورد. این احساس را تنها یک فدائی آگاه می تواند داشته باشد و /شرف یک فدائی است. این را از او بپرسید. /شرف و یارانش می خواهند این درخت تناور را زنده نگهدارند و آن را با

خون پاک دل صاف هواداران صدیق از هر شائبه ای بشویند و خود آنها تن و جان خویش را ضامن چنین کوششی کرده اند، ببینیم تاریخ چه می گوید.

**مستحکم باد صفوف چریکها ی فدائی خلق  
برافراشته باد پرچم خونین چریکهای فدایی خلق ایران  
جاویدان باد شهیدان به خون خفته خلق ایران  
مرگ بر اپورتونیسیم**